

Received:2023/11/12

Accepted:2024/1/29

Vol.22/No.83/Spring2025

<https://doi.org/10.71502/mysticism.2025.1202088>

scientific quarterly journal of Islamic mysticism

erfan.eslami.zanjan@gmail.com

<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

A Study on the Mystical Elements of Khaki Soleymainyeh's Poems

Golshad Pourmahmud, Shahryar Hassanzadeh, Mojtaba Safaralizadeh*

PhD Student, Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran. *Corresponding Author, sha_hassanzadeh@yahoo.com

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.

Abstract

Mulla Mohammad Khaki Soleimaniyeh is a writer, scholar, great poet and Sufi from the Naqshbandi sect. He was born in Ahmadrnda village of Shahrzor, Halabcheh city in 1261 A.H. He was ascetic, pious, virtuous and a great writer. He wrote poetry in both Persian and Kurdish languages, and two works of poetry have been left by him. There is a copy of the Diwan of Persian poems on earth, and this copy contains 100 pages and was written in the year 1276 in the city of Sulaymaniyah in Iraq, by a person named Abdulrahman Hosseini. What is certain is that Khaki was familiar with the works of Persian classical poets. One of the poets whose poetry Khaki has commented on is Hafez Shirazi. Most of Khaki's verses have moral, religious and mystical content. The language of the poet is simple and fluent and understandable. His Sufi behavior, which is influenced by Naqshbandiyyah, has revealed his mystical path in his poems with the light of reason, and he identifies illusion as an obstacle to perfection, and mentions the way to remove obstacles from this path in self-control. Human purity and honesty know the way to elevate human status. He considers love to be the totality of the way of existence, and in the arena of knowledge, he considers Randy to be the observer of his actions in the middle of the ranks. With the help of mystical terms, Khaki has tried to create a path of guidance for his disciples in the dusty intellectual atmosphere of his time and portrays a beautiful end.

Keywords: Khaki Soleimanieh, review, analysis, poems, themes and mysticism.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۲۱

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۹

دوره ۲۲- شماره ۸۳- بهار ۱۴۰۴- حصص: ۲۶۱-۲۷۸

مقاله پژوهشی

بررسی و تحلیل عناصر درون‌ساز عرفانی در اشعار خاکی سلیمانیّه‌ای

گلشاد پورمحمود^۱

شهریار حسن‌زاده^۲

مجتبی صفرعلیزاده^۳

چکیده

ملاّ محمد خاکی سلیمانیّه‌ای ادیب، فاضل و صوفی اهل طریقت نقشبندیّه، عالم و شاعر دوره معاصر است. او در روستای احمدبرنده شهرزور از توابع شهر حلبچه استان سلیمانیه عراق به سال ۱۲۶۱ قمری متولد شد. وی به دو زبان فارسی و کردی شعر سروده است و دو اثر شعری از وی باقی مانده است. نسخه دیوان اشعار فارسی خاکی موجود است و این نسخه شامل ۱۰۰ صفحه و در ۱۱۱۴ بیت در شهر سلیمانیه عراق توسط فردی به نام عبدالرحمن حسینی کتابت شده است. آنچه مسلم است، خاکی با آثار شاعران کلاسیک زبان فارسی آشنایی داشته است و یکی از شاعرانی که خاکی به شعر وی نظر داشته حافظ شیرازی است. بیشتر ابیات خاکی محتوایی اخلاقی، دینی و عرفانی دارند. زبان شاعر ساده و روان و قابل درک است. سلوک صوفیانه وی که تحت تأثیر نقشبندیّه می‌باشد. با چراغ عقل راه عرفانی خود را در اشعار خویش پدیدار ساخته و تزویر را سدّ راه کمال معرفّی می‌کند و چاره برداشتن موانع این راه را در کنترل نفس متذکر می‌شود. خلوص و صداقت انسانی را، راه اعتلای مقام انسانی می‌داند. عشق را تمامیت راه هستی قلمداد می‌کند و در عرصه معرفت رندی را در میان صفا ناظر عمل خود می‌داند. روش تحقیق این مقاله نظری تحلیلی بوده و هدف آن بیان نظرات خاکی به کمک اصطلاحات عرفانی در اشعار وی است تا اثبات کند شاعر سعی کرده در فضای غبارآلود فکری زمان خود، راه هدایت برای مریدانش به وجود آورد و در این راه با توجه به نتایج پژوهش سرانجامی زیبا به تصویر کشیده است.

کلیدواژه‌ها: خاکی سلیمانیّه‌ای، کرد، اشعار، عناصر، عرفان.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. نویسنده مسئول:

sha_hasanazadeh@yahoo.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

پیشگفتار

ملاً محمد متخلص به خاکی و مشهور به خاکی سلیمانی از علما و عرفای قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم هجری در شهر سلیمانیه واقع در منطقه کردنشین کشور عراق بوده است. از خاکی آثاری به زبان‌های فارسی و کردی برجای مانده که دیوان اشعار فارسی وی مهم‌ترین این آثار است. این دیوان شامل ۱۰۰ صفحه و ۱۹۶ غزل و دو ترجیع‌بند توسط کاتبی به نام عبدالرحمن حسینی در شهر سلیمانیه کشور عراق کتابت شده است. نسخه متعلق به آرشیو دکتر صباح حسینی پژوهشگر حوزه اسناد و نسخ خطی ساکن در شهر سقز استان کردستان می‌باشد. این نسخه کامل است و هیچ افتادگی ندارد. کاتب در پایان نسخه خود را چنین معرفی کرده است: قَدْ تَمَّ بِالْفَضْلِ وَالْجُودِ بَعَوْنِ الْمَلِكِ مَعْبُودِ (المعبود) عَلَى يَدِ الْحَقِيرِ أَقْلِ الطُّلَابِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحُسَيْنِيِّ فِي سَنَةِ هِزَارٍ وَ دَوِيسَتْ وَ هَفْتَادٍ وَ شَشِ الْعَصْرِ در شهر سلیمانی (سلیمانیه) در مسجد صاحبی ام شیخ عبدالرحیم مِنْ مَحَلَّةِ سَرَشَقَامِ در عصر عُمر پاشا وزیر بغداد... .

هرچند تاریخ کتابت نسخه قرن سیزدهم است و فاصله چندانی با عصر حاضر ندارد اما اختلافاتی در رسم الخط وجود دارد: کاتب «گ» را به شکل «ک» و کسره اضافه را «ی» نوشته است. و در بعضی موارد اغلاط املائی هم دیده می‌شود. در اتصال و انفصال کلمات نیز قاعده مشخصی ندارد. روشن است که یکی از مسائل مهم در حوزه ادب فارسی حفظ آثار شاعران و نویسندگان فارسی‌گوی در خارج از مرزهای جغرافیایی کشور ایران است. یعنی کسانی که با آثار خود به ترویج زبان فارسی در خارج از مرزهای جغرافیایی کشورمان پرداخته‌اند. و در این میان دواوین اشعار در بین آثار بازمانده از این بزرگان نمود بیشتری دارند و حجم قابل توجهی از این میراث را تشکیل می‌دهند. محتوای این آثار گوناگون است و شامل موضوعات مختلف می‌باشد و اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه از موضوعات مورد توجه این شاعران بوده است. مناطق کردنشین کشور عراق یکی از مکان‌هایی است که زبان فارسی در آن سابقه طولانی دارد و شاعران و نویسندگان در این مناطق آثار فاخر و ارزشمندی به این زبان خلق کرده‌اند. خاکی سلیمانیه‌ای از شاعران گمنامی است که با توجه به مشرب صوفیانه‌اش، در اشعار خود به بیان اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه پرداخته است. هرچند دقیق نمی‌دانیم خاکی به کدام طریقت عرفانی گرایش داشته است، اما با توجه به نفوذ و گسترش طریقت نقشبندی در مناطق مختلف کردستان در عصر وی و مخصوصاً شهر سلیمانیه حدس قریب به یقین بر این است که وی پیرو طریقت نقشبندی بوده است. عشق الهی و مضامین مرتبط با آن شاکله اصلی فکری خاکی را در

دیوانش تشکیل می‌دهد. وی به پیامبر اسلام عشق می‌ورزد و دوستداری ایشان را کلید عشق به خداوند می‌داند.

پیشینه تحقیق

تاکنون هیچ تحقیقی درباره اندیشه‌های عرفانی خاکی و بازتاب آن در دیوان اشعارش انجام نشده است. آنچه در تذکره‌های مختلف آمده مختصری درباره زندگی، حیات و معرفی آثار وی است. این نوشتار اولین گزارش از بررسی اصطلاحات عرفانی در اشعار خاکی سلیمانیه‌ای است. با این حال، رفیق حلمی در کتاب شعر و ادبیات کردی (۱۹۴۱) به محل تولد وی اشاره کرده و چند قطعه شعر کردی وی را آورده است. بابا مردوخ (۱۳۹۰) در کتاب تاریخ مشاهیر کرد مجلد دوم صفحات ۹۲ و ۹۳ همان اطلاعات حلمی را تکرار کرده است. سیدعبدالحمید حیرت سجادی (۱۳۷۵) در کتاب شاعران کرد پارسی‌گوی به ذکر خاکی پرداخته و یک غزل وی را نقل کرده است.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

از آنجاکه خاکی علاوه بر اینکه عالمی بزرگ بوده، در شاعری دستی داشته و به عرفان و تصوف هم گرایش داشت است، واکاوی دیوان اشعار وی و بررسی بازتاب اندیشه‌ها و مضامین عرفانی در دیوان وی می‌تواند به روشن شدن سیر تاریخی تصوف و عرفان و شعر عرفانی در مناطق کردنشین عراق در خارج از مرزهای ایران کمک شایانی کند. در ضمن، انجام این تحقیق می‌تواند به آغاز تحقیقات دیگر در ادامه موضوع این مقاله و شناسایی و بررسی سایر دواوین اشعار شاعران فارسی‌گوی دیگر ختم شود.

بیان مسأله

پایه عرفان بر حقیقت و راستی، با الگو سازی نگرش و زندگی و سخنان پیامبران الهی است. از شعر، حکایت و داستان به عنوان ابزاری برای تعلیمات صوفیانه استفاده می‌شود. پرکاربردترین واژگان و مضامین عرفانی، عشق، عارف، زاهد، معشوق حقیقی، مذمت دنیا ... معرف هستند. درواقع یکی از سخنان گرانبها در حوزه شناخت و معرفت الهی این است که: راه‌های رسیدن به خدا به عدد نفوس خلایق است. الطُّرُقُ الی الله بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ. مصداق این سخن را می‌توانیم در نگرش نحله‌های مختلف فکری ببینیم. برای مثال؛ فلاسفه با استدلال، فقها با نظریات فقهی و عرفا با کشف و شهود در مسیر شناخت الهی گام برداشته‌اند. درواقع که عرفان راه و روشی است که طالبان حق برای نیل به مطلوب و شناسایی حق برمی‌گزینند از راه اشراق، کشف و شهود. شناسایی حق به دو طریق میسر است: یکی به استدلال از اثر به مؤثر، از فعل به صفت و از صفت به ذات که مخصوص انبیاء، اولیاء و

عرفا است، این معرفت شهودی، هیچ‌کس را جز مجذوب مُطلق دست‌نمی‌دهد، مگر به طاعت و عبادت آشکار و پنهان، قلبی، روحی و جسمی. عرفان خود بر دو گونه یا دو بخش است: عرفان عملی، یعنی سیر و سلوک و وصول و فنا و عرفان نظری یعنی بیان ضوابط و روش‌های کشف و شهود. (ر.ک. سجادی، ۱۳۸۳: ۵۷۶) «عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روانی و توصیف‌ناپذیر که در آن حالت برای انسان این احساس پیش‌می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با وجود مطلق یافته است. این احساس البتّه حالتی است روحانی، و رای وصف و حدّ که در طی آن عارف، ذات مطلق را نه به برهان، بلکه به ذوق و وجدان درک می‌کند». (زرّین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۰) خاکی هم در دیوان خود به این موضوعات پرداخته و بسیاری از اصطلاحات عرفانی را به‌طور مکرّر آورده‌است. سرتاسر کلامش بهره‌گیری از صدق و یقین و به‌کارگیری عقل و محبّت در تعیین مسیر را یک اصل می‌داند «اگر غایت دین مسیر ساختن رؤیت خداست در آخرت، عارف برای حصول این رویت منتظر نمی‌ماند بلکه به اعمالی متوسّل می‌شود که آن‌ها را فوق فرائض دینی می‌شمارد». (حقیقت، ۱۳۷۲: ۴۷)

بررسی و تحلیل عناصر درون‌ساز عرفانی دیوان خاکی

عشق و عاشق

«عشق، شوق مفرط و میل شدید به چیزی. عشق آتشی است که در قلب واقع‌شود و محبوب را بسوزد. عشق دریای بلا و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق بلاواسطه». (سجادی، ۱۳۸۳: ۵۸۰) «سهروردی در مونس العشاق گوید: محبّت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند». (سجادی، ۱۳۷۸: ۲۸۱) عرفا عشق را عامل وجود جهان می‌دانند. آن‌ها همچنین ارزش انسان را به عاشق بودن او می‌دانند. مولانا جلال‌الدین بلخی که عشق را به کمال تجربه کرده و آغاز و پایان آن را دیده در مثنوی می‌گوید:

مرحبا ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص امد و چالاک شد
عشق جان طور امد عاشقا طور مست و خرم موسی صاعقا

(۱/ ۲۳-۲۶)

«بعضی از حکما و متصوفه پیشین معتقدند که عشق در همه موجودات ساری است، زیرا هیچ موجودی نیست که تمامیت و کمال وجود خود را طالب نباشد و محرک اشیاء در عالم وجود همین عشق به کمال است.

اتش عشق است کاندِر نی فتاد جوشش عشق است کاندِر مَی فتاد»

(فروزانفر، ۱۳۹۰: ج ۱: ۱۵)

حافظ گوید:

الا یا ایها الساقی ادرِ کاسا و ناولها که عشق اسان نمود اول ولی افتاد مُشکلها

(دیوان: غ ۱)

«مولانا گوید:

گر جان عاشق دم زنداتش دراین عالم زند وین عالم بی اصل را چون ذرهها برهم زند

عالم همه دریا شود دریا ز هیبت لاشود ادم نماند وادمی گر خویش با ادم زند

بشکافد ان دم اسمان نی کون ماند نی مکان شوری در افتد درجهان وین سور بر ماتم زند»

(غزلیات شمس/۵۲۷)

فخرالدین عراقی در عشاق نامه خود این چنین درباره صفت عشق سخن می گوید:

عاشقان کشتگان زنده دلند زاتش عشق دوست مشتعلند

دل عاشق ز عشق بیمار است ناله زیر عاشقان زار است

(عراقی، ۱۳۸۸: ۳۶۹)

خاکی سلیمانیه ای شاعری است که صدای سخن عشق الهی در دیوان اشعارش به وضوح شنیده می شود.. عشق در دیوان خاکی با این توصیفات بیان شده است:

خاکی عارف، عشق را مایه حیات می داند:

جانی که نباشد به غم عشق تو زنده شک نیست که جز صورت دیوار نباشد

(خاکی/۲۷)

عشق نصیب ازلی است:

هزاران قرن پیش از اب گیل بود که عشقش در میان جان و دل بود

(همان/۲۷)

کشته عشق شهید است:

نه اندر دین ما خاکی که هر دین قتیل ناز مه رویان شهید است

(همان/۳۰)

شهید عشق غسل و کفن نمی‌خواهد:

شهید ناوک ناز تو نازم که هیچش حاجت غسل و کفن نیست

(همان/۳۴)

عشق و عاشقی کار هرکس نیست:

کار عجب است عشق و این کار کار همه مرد بی جگر نیست

(همان/۲۹)

مریض عشق دوا ندارد:

مریض عشقم و دردم دوا نیست حکیم درد عشق از هیچ جا نیست

(همان/۳۴)

عشق و عاشق و معشوق یکی است:

اگر عاشق اگر معشوق اگر دوست همه هیچ اند خاکی هرچه هست اوست

(همان/۳۲)

مقام عاشق مافوق همه مقامات است:

مقام عاشقان جایی ست خاکی نه نام کفر اندر وی نه دین است

(همان/۳۵)

خاکی معتقد به قدمت عشق و ازلی بودن آن است و در این مبحث با ابن فارض مصری (قرن هشتم هجری) هم نواست که می‌گوید: به یاد معشوق شرابی نوشیدیم درحالی که هنوز درخت انگور به وجود نیامده بود.

شربنا علی ذکر الحبيب مُدَامَه سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ

(میر قادری، ۱۳۹۵:۳۹۵)

هزاران قرن پیش از اب و گل بود که عشقش در میان جان و دل بود

(خاکی/۴۷)

«خاکی معتقد است عشق مجازی پلی در رسیدن به عشق حقیقی است. المَجَازُ قنطره - الحقیقه» (حلبی، ۱۳۹۲: ۲۴۹)

عارف

«عارف در اصطلاح کسی است که حضرت الهی او را به مرتبه شهود ذات و صفات خود رسانیده، و این مقام از طریق حال و مکاشفه بر او ظاهر گشته باشد نه از طریق علم و معرفت. بعضی گویند عارف کسی است که فناء در حق یافته و هنوز به مقام بقاء بالله نرسیده و از مقام تقیّد به مقام اطلاق سیرنموده باشد. معروف حق مطلق است که مبدأ و معاد همه اوست.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۵۶۶) «عارف کسی است که حق را در جمیع صور مشاهده کند و به هیچ صفت و تعین و نسب او را مقید نسازد و کسی است که غرق در محبت و معرفت خدای تعالی است و از وجود مجازی خود محو و فانی گشته است و هرآینه او را ترس نباشد.» (حلبی، ۱۳۹۲: ۳۹۲)

خاکی درباره عارف و مقام وی در اشعارش سخن فراوان گفته است. وی عارف را یکبین و یک- دان می داند که در چشم وی هیچ کس زشت و معیوب نیست:

به چشم عارف یکبین و یکدان نباشد هیچ فردی زشت معیوب

(خاکی/۲۸)

«ابن سینا در نمط نهم از کتاب اشارات و تنبیهات درباره عارف می گوید: وَالْمُنْصَرِفُ بِفِكْرِهِ إِلَى قُدْسِ الْجَبَرُوتِ مُسْتَدِيمًا لِشُرُوقِ نَوْرِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ يَخْصُ بِاسْمِ الْعَارِفِ؛ یعنی عارف کسی است که فکر خود را متوجه عالم قدس کرده است تا نور حق پیوسته بر باطنش بتابد.» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۸: ۵۹)

زاهد

«زهد در لغت به معنای اندک بودن و کم ارزش بودن چیزی است.» (معجم مقاییس اللغة، ج ۳: ۳۰) «زاهد روی گرداننده از دنیا و بهره های دنیوی را گویند.

و گفته اند: الزاهد الذی یقیم زُهدَه بفعله وَ المتزهد الذی یقیم زُهدَه بلسانه؛ زاهد کسی است که زهدش به کردارش، و زاهدنما کسی است که زهدش به زیانش بسته باشد.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۴۴۱) «ابن سینا درباره زاهد می گوید: الْمُعْرَضُ عَنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا وَطِيبَاتِهَا يَخْصُ بِاسْمِ الزَّاهِدِ؛ زاهد آن کسی است که از متاع دنیا و طبیّات آن اعراض نماید.» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۸: ۵۵) عبدالرحمن جامی می گوید: «زهاد طایفه ای باشند که به نور ایمان و ایقان جمال آخرت مشاهده کنند و دنیا را در صُور

قبیحه معاینه بینند و از التفات به زینت مزخرفات فانی او رغبت بگردانند و در جمال حقیقی باقی رغبت نمایند.» (جامی، ۱۳۷۳: ۷)

ژهد به عنوان یک حُسن اخلاقی بسیار مورد تأکید دین قرار گرفته‌است. خاکی مقام زاهد را پایین‌تر از مرتبه پیر می‌فروش می‌داند. وی به‌سان حافظ از اعمال ظاهری زاهدنماها گریزان است و بر آن خرده می‌گیرد. و اضافه می‌کند که نباید فریب حرکات ظاهری آنان خورد.

مخور فریب به اسباب زاهدان خاکی کمند و سبجه و سجاده زرق و نیرنگ است

(خاکی/۳۶)

درباره زاهد حقیقی می‌گوید که زاهد واقعی کسی است که دنیا و مظاهر آن در نظرش هیچ جذابیتی نداشته‌باشد.

مرد زاهد کسی است در نظرش زر همه خاک و خاک زر باشد

(همان/۴۱)

وی معتقد است آنچه در عرفان و تصوّف اهمّیت دارد **عمل** است نه صرف عمل به ظواهر شریعت و اعمال دینی.

سواک و خرقه و سجاده زاهد باد ارزانی مرا جام می و بانگ نی و زنار می زبید

(همان/۴۳)

کُفر را بر ژهد ریایی ترجیح می‌دهد:

بر او زاهد حسد بُردم به حال بی‌دل‌ودینی که از کفر سر زلف تو باشد تار زُنارش

(همان/۵۵)

اما گاهی هم با زاهد پشمنینه پوش در محراب هم صحبت و مُعتکف می‌شود.

گه به مسجد معتکف با زاهد پشمنینه‌پوش شیشه می در بغل در نزد پیر می‌فروش

(ترجیع بند/۶۰)

میخانه (میکده)

«میخانه باطن عارف کامل را است که در آن شوق و ذوق و عوارف الهی بسیار باشد. به معنی عالم لاهوت نیز آمده‌است.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۷۵۲) میخانه در شعر حافظ که به آن خرابات هم می‌گویند برخلاف معنای ظاهری آن معنی مثبت پیدا کرده و به محلّ روحانی اطلاق شده‌است.

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما
(حافظ/غ/۱۰)

مولانا گوید:

از بهر تو افتادم ای دوست به میخانه سرمست می عشقم، کم کن دوسه پیمانه
تو مست مئی جانا من مست به دیدارت ماندیم خراب اینجا ما را که برد خانه
من زاهد بیچاره گشتم زخود اواره در شهر شدم شهره زین پس من و ویرانه
(غزلیات شمس/۲۳۰۹)

خاکی در اشعار خود در مواضع گوناگون از اصطلاح میخانه و میکده در معنای مجازی آن که عبارت از محلّ روحانی باشد استفاده کرده است:

چنان مخلوط با مستی ست خاکی چو نشوه در دل میخانه دارد
(خاکی/۴۵)

وی در بیتی دل عارف رابه میخانه تشبیه کرده است:

به بزم حشر مست و سرخوش آید کسی نوشد می از میخانه دل
(همان / ۵۶)

رند

رند از واژگانی است که در طول حیات خود دارای دو معنای متضاد بوده است. این واژه قبل از سیر تحوّل معنایی خود به معنای مردم بی سروپا و اوباش به کاررفته است و در تاریخ بیهقی در ذکر بر دار کردن حسنک وزیر به معنای اراذل و اوباش به کاررفته است. «مُشتی رند را سیم دادند که سنگ زند و مرد خود مُرده بود. ولی در میان شعرای فارسی، نخست بار در دیوان سنایی است که رند قدر می بیند و به صدر می نشیند و چنانکه ملاحظه می گردد جوآنۀ اولیّۀ رند کامل عیار حافظ، به روشنی در دیوان سنایی دمیده است.» (خرمشاهی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۰۴)

«در اصطلاح متصوّفان و عرفا به معنی کسی است که جمیع کثرات و تعینات وجوبی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کند و سرافراز عالم و آدم شود و مرتبه هیچ مخلوقی به مرتبه رفیع او نمی رسد.» (سجّادی، ۱۳۸۳: ۴۲۶)

رند در اندیشه عارفان ایرانی بعد از سنایی مقامی بلند دارد و اینان خود را رند نامیده اند. حافظ، عطار و فخرالدین عراقی از جمله اینان اند. حافظ شیرازی خود را رند می نامد:

عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

(حافظ / غ/ ۳۱۱)

فخرالدین عراقی عارف پاک‌باخته خود را رند و قلاش می‌نامد که از آن بیزار نخواهد شد:

از توبه و قرایی بیزار شدم، لیکن از رندی و قلاشی بیزار نخواهم شد

(عراقی، ۱۳۸۸: ۱۰۳)

من آن قلاش و رند و بی‌نوایم که در رندی مغان را پیشوایم

(همان: ۱۵۹)

اکنون که اسیر و رند و می‌خوار شدم ای کاش غلام می‌فروشان شدمی

(همان: ۲۵۵)

عطار گوید:

ای رند شرابخواره امروز می‌ده که زمی صفا برآید

چندانکه تو شرح جام کردی گرد تو ز گرد ما برآمد

شکرانه آنکه صوفی امروز خود را شد و از خدا برآمد

ما صوفی صُفَّة صَفاییم بی‌خود ز خودیم و با خداییم

(عطار / ترجیعات/ ۲)

خاکی خود را مانند حافظ عاشق و رند و قلندر مشرب و دیوانه می‌نامد.

عاشق و رند و قلندر مشرب و دیوانه‌ام می‌خور و مخمور و مست و ساکن میخانه‌ام

(خاکی / ۵۸)

وی خود را رند سُبک سیر می‌داند:

گهی پابسته در دیرم گهی رند سُبک‌سیرم

گهی محرم گهی غیرم، نمی‌دانم چه حالست این

(خاکی / ۶۳)

پیر می فروش (پیر میکده، پیر میخانه)

این اصطلاح دو بار در دیوان خاکی آمده است و از آن به زبان رمز مُرشد و راهنما و قُطب عالم را اراده کرده است. خاکی مقام پیر می فروش را بالاتر از مرتبه زاهد می داند، اگرچه زاهد تمام عمر به سجود و قیام مشغول بوده است. وی اظهار می دارد که مقایسه مقام این دو اصلاً درست نیست و آن را اصلاً قابل مقایسه هم نمی داند.

زاهد کجا و مرتبه پیر می فروش عمرش اگرچه صرف سُجود و قیام بود

(خاکی / ۵۲)

وی گاهی خود را زاهد پشمینه پوش معتکف مسجد می داند و گاهی شیشه می در بغل در خدمت پیر می فروش.

گه به مسجد مُعتکف با زاهد پشمینه پوش شیشه می در بغل در نزد پیر می فروش

(ترجیع بند: بند ۲)

ساقی

در ادبیات عرفانی بر معانی متعدّد اطلاق شده است: «گاه کنایه از فیاض مُطلق است و گاه بر ساقی کوثر اطلاق شده و به استعاره از آن مُرشد کامل نیز اراده کرده اند. همچنین گفته اند که مراد از ساقی، ذات به اعتبار حُب ظهور و اظهار است.» (سجّادی، ۱۳۸۳: ۴۵۲) «صفتی برای حق تعالی زیرا او شراب عشق و محبّت را به عاشق می چشاند.» (حلی، ۱۳۹۲: ۳۷۶) در آثار شاعران عارف و دیگر متصوّفه این اصطلاح به وفور آمده است. حافظ دیوانش را با خطاب به ساقی آغاز می کند.

اَلَا يَأِثُّهَا السَّاقِي اَدِرْ كَاسَاوِ نَاوِل که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مُشکلها

(حافظ، غ: ۱: ب ۱)

و:

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت در ده قلدح که موسم ناموس و نام رفت
وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم عمری که بی حضور صُراحی و جام رفت

(حافظ / غ: ۸۴)

و:

ساقی مَی غم زَدای درده وان جام طُرب فزای درده

ان می که چو طبع ازان شود شاد از اهل مقدمان دهد یاد
ثابت قدمان راه تجرید صافی قدمان بزم توحید
پیران مسالک طریقت شیران مهالک حقیقت
(جامی/هفت اورنگ/۷)

فخرالدین عراقی گوید:

سربه‌سر از لطف، جانی ساقیا خوش‌تر از از جان چیست؟ انی ساقیا
میل جان‌ها جمله سوی روی توست رو، که شیرین دلستانی، ساقیا
زان به چشم من درایی هر زمان کز صفا آب روانی، ساقیا
(عراقی، ۱۳۸۸: ۵۷)

رضی‌الدین آرتیمانی در ساقی‌نامه‌اش می‌گوید:

... دلم خون‌شد از کلفت مدرسه خدا را خلاصم کن از وسوسه
چو ساقی همه چشم فتان نمود به یک نازم از خویش عریان نمود
پیشان دماغیم ساقی کجاست شراب ز شب مانده باقی کجاست
بیا ساقی، می به گردش درار که می خوش بود خاصه در بزم یار
(آرتیمانی، ۱۳۷۲: ۲۱)

خاکی مانند شاعران عارف قبل از خود ساقی را به معنای رمزی و نمادین آن به‌کاربرده و دیوانش را با غزلی بر وزن و قافیه غزل حافظ با مطلع: «الَا يَا السَّاقِي أَدِرْ كَاسًا وَ نَاولَهَا / که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها» آغاز می‌کند.

زهی از عشق رخسار تو حیران لاله و گل‌ها
ز سودای تو در گلشن غزل خوانند بلبل‌ها
کسی را کشتی دل رفت در طوفان عشق افتاد
اگر نوحش بود هادی نبیند روی ساحل‌ها...

و در پایان می‌گوید:

به عشق ار مشکلی آید بگو حافظ صفت خاکی

الا یا ایُّهَا السَّاقِی اَدِر کاسا و ناولِهَا (غ)

و:

مرا مخمور کرده شَوخ چشمی کز نگاه او

به بی ساقی چو ساقی بود در گردش ابغ امشب

(خاکی / ۲۷)

جانان

«صفت قیومی است که قیام جمله موجودات به اوست و در اصطلاح عرفا معشوق ازلی را گویند.»
(سجادی، ۱۳۸۳: ۲۸۴) خاکی اصطلاح **جانان** را در اشعارش فراوان به‌کار برده است. وی همیشه و در همه حال به ذکر جانان مشغول است:

به فکر و ذکر جانانیم مشغول گرم جا دوزخ و در باغ مینوست

(خاکی/۳۶)

وی در دوری و فراق جانان سرگشته و پریشان و در آتش هجران می‌سوزد:

حال دل خاکی شده از فرقت جانان سرگشته‌تر از کاکل مشکین به سر دوست

(همان/۳۶)

دلم از آتش هجران رخ جانانه می‌سوزد چو شمع که شب تاروز در میخانه می‌سوزد

(همان/۴۷)

وی خود را دارای جایگاه و پایگاهی بلند می‌داند که جانان به وی عطا کرده است:

به فرقم تیغ جانان رتبه‌ای داد که ان با سایه پال هما نیست

(همان/۳۸)

خاکی معتقد است زندگی بدون جانان مشکل و غیرممکن است:

در ره معشوق از سر پا نکردن مشکل است

زندگی بی‌دیدن جانانه کردن مشکل است

(همان/۳۰)

و در نهایت معتقد است که در راه جانان، جان را فدا کردن، مایه حیات ابدی است:

در آب تیغ جانان لذتی هست که در نوشیدن آب بقا نیست

(همان، غ: ۳۲: ب ۳)

حجاب

«در اصطلاح صوفیان، مانع میان عاشق و معشوق و نیز انطباع صور را در دل گویند که مانع قبول تجلی حقایق است. مانع و اسباب پوشیدگی میان فیوضات و تجلیات حق و انسان چیزهایی است که مخالف با گوهر نفس بوده و با وی مشابهت و مناسبت نداشته باشد.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۳۱۱) خاکی مانند حافظ معتقد است که: «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.»

تا خودی حایل بود در بین واصل کی شود آن که کوشش می‌کند هر لحظه در رفع حجاب

(خاکی/۲۷)

خاکی معتقد است عارف سالک تا خود انسانی و انانیت وی برداشته نشود راه به وصال نخواهد بُرد.

رضا

«رضا از مقامات عارفان است که بعد از مقام توکل است. در نزد عارفان عبارت است از رفع کراهت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۴۱۶) «رضا آرامش دل است از جریان سرنوشت و خشنودی دل از تلخی سرنوشت و به عبارتی ترک اختیار و راضی بودن به رضای الهی و با شادی به پیشواز رفتن.» (حلبی، ۱۳۹۲: ۳۷۴)

«در مصباح‌الهدایه آمده است که مقام رضا مقام و اصلاص است نه منزل سالکان، چنانکه بشر حافی در جواب فضیل عیاض که پرسید: رضا برتر است یا زهد؟ گفت: رضا بالاتر است، زیرا زاهد در راه است و راضی رسیده.» (سجادی، ۱۳۷۸: ۳۰)

خاکی به مقام رضا خشنود است و از آن تعبیر به مُلک رضا می‌کند که در آن نه بیداد است و هرچه هست خیر محض است.

خوشا مُلک رضا خاکی که در وی نه بیداد و نه نام داد باشد
(خاکی/۴۴)

خرقه

«خرقه در لغت به معنی پاره و قطعه پارچه، تکه‌ای لباس، جامه‌ای که از قطعات مختلف دوخته-شود، جبّه درویشان که آستر آن پوست گوسفند یا خز و سنجاب است و در اصطلاح صوفیه، جامه دوخته‌شده از تکه‌هاست که به وسیله پیر و مرشد و مراد به طالب و سالک در صورت لیاقت و بیرون آمدن از آزمایش پوشانده می‌شود.» (سجّادی، ۱۳۷۸: ۲۴۶) «در ادبیات تصوّف کلماتِ دلّی، مُرقّع، پشمین، پشمینه و مُرقعه نیز به معنی خرقه می‌آیند که بیشتر صفات آنند.» (همان: ۲۴۶)

«خرقه بر دو نوع است خرقه ارادت و خرقه تبرک. به گفته عزالدین محمود کاشانی خرقه ارادت آن است که شیخ به مرید پوشاند و خرقه تبرک آن است که کسی بر سبیل حُسن ظن و نیت تبرک به خرقه مشایخ آن را طلب دارد. برخی خرقه ولایت را هم بر این دو اضافه کرده‌اند و آنست که چون شیخ در مُرید آثار ولایت و علامت وصول به درجه تکمیل و تربیت مشاهده‌کند. بر او پوشاند.» (خرم‌شاهی، ۱۳۸۹: ج ۱، ۱۰۲)

باید دانست که به عقیده بسیاری از صوفیه و عرفا، خرقه پوشیدن دلیل تصوّف واقعی نیست و بسا افراد که خرقه دارند، اما از تصوّف بویی نبرده‌اند، همچنین بعضی از صوفیان و عارفان، اصرار به خرقه-پوشی نداشتند، چنانکه در شرح حال جنید آورده‌اند که جامه به رسم علما می‌پوشید.» (سجّادی، ۱۳۷۸: ۲۴۹)

خاکی گاهی همچون حافظ سجاده و خرقه و سواک را ارزانی زاهد می‌داند و به آن اعتنایی و وقعی نمی‌نهد:

سواک و خرقه و سجاده زاهد باد ارزانی مرا جام می و بانگ نی و زُتار می‌زیبد

(خاکی/۴۳)

گاهی هم با حالت تعریض و کنایه می‌گوید: ای خاکی مبادا به خود اجازه‌دهی خرقه برتن کنی و ادعای کرامت و خرق عادت، زیرا این کار از تو بر نمی‌آید، پس هیچ‌وقت این جسارت را نکن، زیرا کرامت و خرق عادت کار خود خرقه‌پوشان است.

مپوشان خرقه خاکی چون نیاید ز تو چون خرقه‌پوشان خرق عادات

(همان/۳۹)

گاهی هم در رویایی خرقه‌پوشی بر او ظاهر می‌شود و به وی می‌گوید که کسی که عاشق پیغمبر (ص) است شایسته است که خواب چشم او را فرانگیرد:

ناگهان از در درآمد خرقه‌پوش مه جبین گفت از من مژده‌بادا عاشقان دل‌حزین

كَلَّ مَنْ يَعِشِقُ مُحَمَّدَ بْنَ عِصَى أَنْ لَا يَنَامَ

(خاکی/۶۰)

خمار

«خمار، پیر کامل و مُرشد واصل و نیز مُتَحجِب به حُجُبِ عَزّت را گویند که مقام تلوینِ سالک است.» (سجّادی، ۱۳۸۳: ۳۷۰).

خاکی بر اساس اشعار و گواهی سخنان وی بی‌هیچ شک و شبهه‌ای مرشد و استاد معنوی داشته‌است، اما اطلاعات بسیار کمی از وی داریم. در دیوان خاکی و در مواضع گوناگون به این اصطلاح و معنای عرفانی آن اشاره شده‌است. خاکی خطاب به خود می‌گوید: ای خاکی در طریق عشق اوّل طواف خانهٔ خمار واجب است:

خاکی مرو به کعبه که اندر طریق عشق ز اوّل طواف خانهٔ خمار واجب است

(خاکی/۳۷)

نتیجه‌گیری

خاکی سلیمانیّه‌ای به‌عنوان یک شاعر عارف در اشعار خود به‌وفور از اصطلاحات عرفانی استفاده کرده‌است. عشق، عارف، زاهد، میخانه، رند، ساقی، حجاب، رضا، خرقه و خمار از بسامد بالایی برخوردار است. خاکی تربیت‌یافته یکی از مشایخ زمان خود بوده و توانسته‌است عقاید، نظرات و باورهای عرفانی خود را در اشعارش منعکس کند. می‌توان گفت که همزمان که از اصطلاحات عرفانی بهره‌جسته، به عرفان عملی هم گرایش داشته‌است و جنبهٔ عملی آن برجسته‌تر است. کلام خاکی رسیدن به معادل حقیقت زندگی از راه پرهیز از همهٔ نواقص اخلاقی و دنیاگرایی است. اخلاص و صدق عقیده، آبرومندی شریعت و حفظ شأن دینداران واقعی است. خاکی سلیمانیّه‌ای عمل واقعی را در سلوک بر صرف عمل به ظواهر شریعت اعمال دینی را ترجیح می‌دهد و از رموز عرفانی در شعر برای سرکوب عالمان ریایی استفاده می‌کند. همهٔ اینها نکات اعتقادی است که در تک‌تک ابیات خاکی جلوه‌نموده‌است.

منابع و مأخذ

- ۱) آرتیمانی، رضی‌الدین، (۱۳۷۲) دیوان رضی‌الدین چاپ اول، قم، نشر دارالفکر.
- ۲) جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۳)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی، تهران: اطلاعات، چاپ دوم.
- ۳) حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۹۶)، *دیوان*، با مجموعه تعلیقات و حواشی: علامه محمد قزوینی، به اهتمام: ع جریزه‌دار، تهران: اساطیر، چاپ هشتم.
- ۴) حسن‌زاده آملی، حسن، (۱۳۸۸)، *شرح اشارات و تنبیهات*، نمط نهم، قم: آیت اشراق، چاپ اول.
- ۵) حقیقت، عبدالرفیع، (۱۳۷۲)، عرفان و عارفان ایرانی از بایزید بسطامی تا نورعلیشاه گنابادی، تهران: گومش، چاپ دوم.
- ۶) حلبی، علی اصغر، (۱۳۹۲)، *تاریخ تصوف و عرفان*، تهران: زوار، چاپ اول.
- ۷) خاکی، محمد، (۱۳۷۶ق)، *دیوان اشعار*، خطی، نسخه متعلق به آرشیو: دکتر صباح حسینی (سقز).
- ۸) خرماهی، بهالدین، (۱۳۸۹)، *حافظ نامه*، جلد اول، تهران: علمی فرهنگی، چاپ نوزدهم.
- ۹) زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۹)، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: سپهر، چاپ ششم.
- ۱۰) سجادی، سید جعفر، (۱۳۸۳)، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: طهوری، چاپ هفتم.
- ۱۱) -----، (۱۳۷۸)، *مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف*، تهران: سمت، چاپ هفتم.
- ۱۲) عراقی، فخرالدین، (۱۳۸۸)، *کلیات*، تصحیح و مقدمه: محسن پویان، قزوین: سایه‌گستر، چاپ اول.
- ۱۳) فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۹۰)، *شرح مثنوی شریف*، جلد اول، تهران: زوار، چاپ پانزدهم.
- ۱۴) مصری، ابن فارض، (۱۳۹۵)، *دیوان*، ترجمه و تعلیق: دکتر سید فضل‌اله میرقادری و اعظم‌السادات میرقادری، قم: طه.